

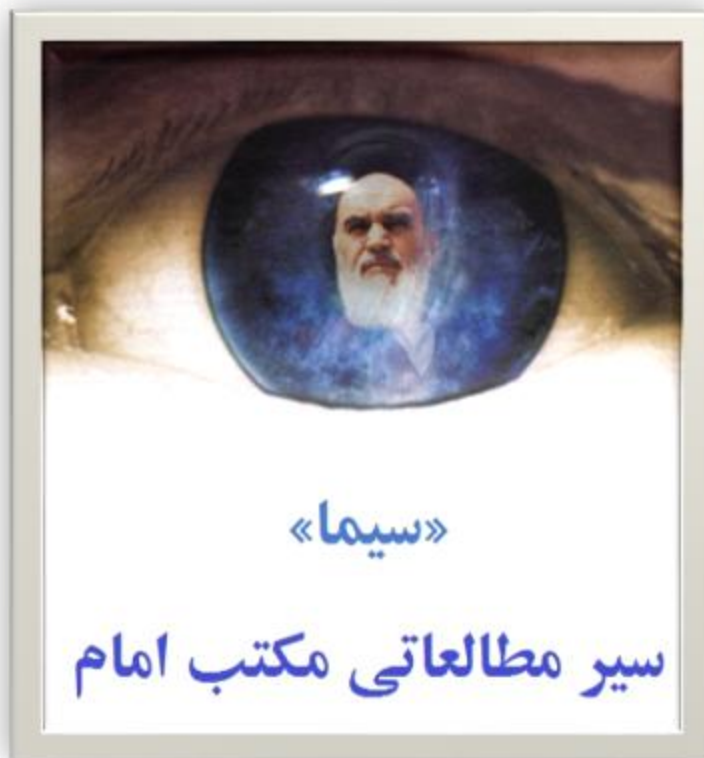
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح توحید نفی عبودیت غیر خدا^۱

سید علی حسینی خاونه ای

اگر راه امام را کم کنیم یا فراموش کنیم یا فدای نکرده عمداً به کنار بگذاریم، ملت ایران سیلی خواهد خورد.

مقام معظم رهبری



^۱ این مقاله جزو مقالات دیدگاه توحیدی که وسیله دفتر نشر فرهنگ اسلامی در سال ۱۳۵۶ منتشر شده، می باشد. انتشارات اسلامی وابسته به جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیه قم نیز این مقاله را به صورت یک کتاب جدا منتشر کرده است.

روزی که پیامبر اسلام گرانبار از رسالت نجات و رهائی انسان شعار «**لا اله الا الله**» را اعلام کرد نخستین کسانی که با او بر سر ستیزه شدند و او را در آغاز با ابتدائی ترین سلاح دشمنی یعنی استهزا و تخطئه زبانی و سپس به موازات شکل گیری هر چه بیشتر نهضت توحیدی با ابزارها و سلاح های قاطع تر مورد هجوم قرار دادند سران و اشراف قبائل بودند دیگران زیر نفوذ و تاثیر آنان بود که با پیامبر و گروه وابستگان فکری او به خصومت برخاستند و منظره های شرم آور تاریخ در دوره ی سیزده ساله پیش از هجرت تکرار شد. این واقعیت تاریخی نمایانگر حقیقتی است که برای بازشناسی اسلام و بویژه توحید که باید سخن اول و آخر اسلامش دانست در خور دقت بسیار است.

در روزگار ما یکی از تاسف انگیزترین چیزها که باید برای همه پیام آوران رهاسازی انسان همچون فاجعه ای تلقی شود؛ تحریف مفهوم توحید است؛ یعنی تحریف اصولی ترین محتوای ادیان زیرا هیچ مفهوم دیگری را نمی توان نشان داد که در سراسر تاریخ بدین اندازه بکار رهاسازی انسان آمده و مبشر نجات خلق های ستمدیده باشد.

در تاریخ تا آنجا که دانسته ایم بعثت ها و نبوت ها عموماً تحولاتی بوده اند در جهت سودمندی انسان و نجات مستضعفان و فرودستان و بر ضد ستم ها و تبعیض ها و تجاوزها. هسته اخلاقی تمام ادیان بزرگ بگفته اریش فروم^۲ آرمانهای: دانش، عشق برادرانه، کاهش رنج ها، استقلال و حس مسئولیت است (و البته آرمانهای شریف و والای دیگر که از يك بررسی کننده ی مادی انتظار درك آن نمی رود).

این آرمانها همه در اصل توحید خلاصه شده اند پیامبران با شعار توحید هم تمامی مقصود خود را مطرح می ساخته اند و هم بدنبال مبارزه ای که با طرح این شعار در می گرفت، آن مقصود را در عالم واقعیت پیاده می کرده و یا آن را به تحقق نزدیک می نموده اند.

در این صورت ناشناخته ماندن یا تحریف معنا و محتوای توحید و اکتفا به يك برداشت سطحی و صرفاً ذهنی در روزگاری که همان آرمانها فوری تر و ضروری تر از همیشه مطرح است به راستی باید موضوعی تاسف آور تلقی شود نه فقط برای معتقدان به جهان بینی توحید که برای همه پی جویان و مدعیان آن آرمانها.

^۲ اریش فروم (به آلمانی: Erich Fromm) : (زاده ۲۳ مارس ۱۹۰۰ - درگذشته ۱۸ مارس ۱۹۸۰) روانکاو و فیلسوف اجتماعی آمریکایی آلمانی تبار از جمله مارکسیستهای سرشناس مکتب فرانکفورت و از برجسته ترین نمایندگان مکتب روانشناسی اومانیستی است. او در آثارش کوشید تا ارتباط متقابل روان شناسی و جامعه را شرح دهد و معتقد بود که با به کار بستن اصول روانکاو، به عنوان علاج مشکلات و بیماری های فرهنگی، بشر راهی به سوی تحقق یک «جامعه معقول» و متعادل از لحاظ روانی خواهد یافت.



گفتیم که جبهه بندی های آغاز طلوع اسلام میتواند حقیقت مهمی را در باره ی توحید روشن سازد. آن حقیقت این است که: شعار «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» ضربه این شعار در درجه نخست متوجه همان کسانی بوده است که با آن به خصومت کمر بسته اند؛ یعنی طبقه مسلط و قدرتمند جامعه. همواره عکس العمل های خصومت آمیز در برابر يك فکر و يك نهضت مفسر گویائی است برای جهت گیری های اجتماعی آن و ضریب عمق و تاثیر این جهت گیری ها از راه مطالعه در چهره دشمنان این نهضت و وابستگی های طبقاتی آنان میتوان جهت گیری طبقاتی و اجتماعی آن نهضت را دانست و از مطالعه در شدت و جدیت دشمنی هایشان میتوان عمق و تاثیر آن را اندازه گیری کرد و بدین سبب است که برای درست شناختن دعوت های الهی یکی از راههای قابل اطمینان مطالعه در جبهه طرفداران و جبهه دشمنان این نهضت هاست.

وقتی مشاهده میکنیم که طبقات قدرتمند جامعه، نخستین کسانی بوده اند که کمر به ستیزه با ادیان بسته و از بذل هیچ کوششی در این راه دریغ نکرده اند به روشنی در میابیم که دین و نهضت های دینی در طبیعت خود، به آهنگ مخالفت با این طبقات است:

با زورمندی و زراندوزی شان و اصولاً با طبقه بندی ای که آنانرا از دیگران بدینصورت متمایز و جدا میسازد برای آنکه بتوانیم توحید را از این دیدگاه - از دیدگاه تعرضش بر سلطه های اجتماعی - مورد تعمق قرار دهیم لازم است قبلاً بدانیم که توحید بر خلاف برداشت عامیانه رایج که آنرا صرفاً يك نظریه ی فلسفی و ذهنی تلقی می کند، يك نظریه ی زیربنائی در مورد انسان و جهان و نیز يك دکترین اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است.

در میان واژه های مذهبی و غیر مذهبی کمتر واژه ای را میتوان یافت که تا این حد پر بار از مفاهیم انقلابی و سازنده و ناظر به ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی و تاریخی انسان باشد. تصادفی نبوده است که همه ی دعوت ها و نهضت های الهی در طول تاریخ با اعلان یگانگی خدا و ربوبیت و الوهیت انحصاری او آغاز میگردد است فهرست کوتاهی از جوانب گوناگون محتوای توحید چنین است:

الف) از دیدگاه یک جهان بینی عمومی:

❖ به معنی وحدت و یکپارچگی همه ی جهان و خویشاوندی تمام اجزای و عناصر آن است:

چون سلسله جنبان آفرینش یکی است و همگان از يك مبداء و منشاء اند و خدایان و آفرینندگان مختلف دست اندر کار آفرینش و گردش جهان نبوده اند پس این همه اجزاء يك مجموعه اند و کل جهان يك واحد است و دارای يك جهتگیری.

مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَانِ مِن تَفَوتٍ (الملك / ۳)

در آفرینش خدای رحمان هیچ ناهماهنگی نمی بینی.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى (الروم / ۸)

آیا در خویشتن (یا با خویشتن) نمی اندیشیدند؟ خدا آسمانها و زمین را جز بر نظام و روال حق و با سرآمدی مشخص نیافریده است.

با این بینش، جهان پویا، کاروانی است که همه راهروان آن همانند حلقه های زنجیر بهم متصل اند و همچون اجزاء ریز و درشت يك دستگاہ برای هم و در جهت واحد در کار و تلاش اند هر چیز با ملاحظه موضعش در کل این ارگانيسم است که معنی واقعی خود را میدهد و وظیفه اش روشن می شود پس همه در این سیر تکامل پوی، کمک کار و تکمیل کننده دیگرانند و هر يك ابزار لازمی است در این مجموعه هر گونه توقف و تباهی و رکود و انحراف در هر يك از این اجزاء، موجب کندی و ناهنجاری و انحراف جهت همه دستگاہ است و بدین گونه، پیوندی معنوی و عمیق، همه این ذرات را به یکدیگر متصل می سازد.

❖ **به معنی هدفداری آفرینش و حساب شدگی و انضباط محاسبه شده‌ی جهان وجود معنا و روح در فرد فرد**

اجزای آن نیز هست:

چون دارای آفریننده و پدید آورنده‌ای حکیم است پس ناگزیر در اصل وجود آن نیز - همانطور که در بسیاری از اجزای آن محسوس و مشهود است - حکمتی است و برای آن غایت و جهت و هدفی.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعْبَادٍ (الأنبياء / ۱۶)

آسمان و زمین و هر آنچه را میانه ی آن دو است به بازیچه و بی هدف نیافریدیم... مجموعه جهان با این دید دیگر يك سرگردان هرزه پوی نیست. ماشینی است که ساخته و برای مقصودی به کارش انداخته اند. می توان از چیستایی آن مقصود پرسید؛ اما از اصل آن نه. يك شعر با مضمون است که باید تامل و تدبر کرد تا مضمون آنرا دریافت اما هرگز آنرا آوایی برآمده از يك حرکت تصادفی نمی توان دانست.

فراتر از این، به معنای سر به فرمانی همه ی اشیاء و عناصر عالم در برابر خدا نیز هست. هیچ چیز و هیچ قانون در این مجموعه خود سر و خود رأی نیست. قوانین گیتی و هر آنچه در شعاع و به هدایت این قوانین به تکاپوست سر در خط و گوش بفرمان و بنده خداست. پس وجود قوانین تکوینی و طبیعی در سراسر این پهنه، مستلزم و به معنای نفی حضور خدا و نفی ربوبیت و سر رشته داری او نیست.

إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَانَ عَبْدًا (مریم / ۹۳)

هر آنکس که در آسمانها و زمین است جز بر خط عبودیت خدا نهاده‌ای نیست

بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَاتُونَ (البقره / ۱۱۶)

بل از آن اوست هر آنچه در آسمانها و زمین است همه فرمانبر و تسلیم اویند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (الزمر / ٦٧)

خدا را چنانکه در خور اوست برآورد نکرده اند زمین یکسره در قبضه ی قدرت اوست بروز رستاخیز و آسمانها پیچیده شده ی دست اویند منزه و والاتر است از آنچه شریک او میسازند.

ب) از دیدگاه مطالعه و قضاوت در باره ی انسان:

❖ به معنی وحدت و یکسانی انسانها در رابطه با خداست:

او خداوندگار و رب همه انسانها است هیچکس از نقطه نظر طبیعت انسانی اش، با او ارتباط ویژه و اختصاصی ندارد. هیچکس با او خویشاوندی ندارد. خدای ملت یا قوم و قبیله خاص نیست که دیگران را به طفیل آنها و برای آنها و همچون وسیله ای برای سروری آنها آفریده باشد و روزی دهد. همگان در برابر او یکسانند و اگر تمایزی در پیشگاه خدا هست از سوی کوششی است که هر کسی میتواند در راه و در جهت خیر و صلاح انسانها و عمل به برنامه خدایی که تنها ضمانت اطمینان بخش برای تعالی انسان است مبدول کند و مجاهدت و تلاش بیشتری بکار بندد.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَاتُونَ (البقره / ١١٦)

گفتند خدا فرزند گرفته است والا و منزه است از آنچه گویند بل همه چیز در آسمان و زمین از آن اوست همگان فرمانبر و تسلیم اویند.

فَنَنْعَمْلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ وَإِنَّا لَهُ كَابِتُونَ (الأنبياء / ٩٤)

پس هر کس به کارهای شایسته پردازد در حالیکه مؤمن است کوشش او به ناسپاسی گرفته نمیشود و ما آنرا ثبت میکنیم.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (الحجرات / ١٣)

الا ای انسانها ما همه ی شما را از مردی و زنی آفریده ایم و تیره ها و قبیله ها را برای همشناختی پدید آوردیم در معیار خدا گرامیترین شما با تقواترین تان است.

❖ به معنی وحدت و برابری انسانها در آفرینش و مایه های انسانی نیز هست:

انسانیت عنصر واحدی است که در همه ی افراد و مصادیق این نوع بطور برابر ساری و جاری است انسانهای وابسته به طبقات مختلف اجتماعی بنده و آفریده ی خدایان گوناگون نیستند تا مایه های آفرینش آنان نیز متفاوت باشد و در نتیجه میان آنان مرزی غیر قابل عبور وجود داشته باشد و یا خدای طبقات بالا خدائی نیرومندتر و والاتر باشد از خدای طبقات فرودست همه آفریده ی یک خدایند و همه در گوهر اصلی در یک طراز....

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ (النساء / ۱)

الا ای انسان ها پروا مکنید از خدایتان که همه ی شما را از یک تن آفرید.

❖ **به معنای یکسان و برابری انسانها در امکان تعالی و تکامل نیز هست:**

چون گوهر و سرشت انسانی در همه یکسان است و این مایه‌ای است دست پرورد حکمت، پس هیچکس نیست که در ذات و سرشت از پیمودن صراط مستقیم تعالی و تکامل ناتوان باشد از این رو دعوت خدا دعوتی عام است؛ ویژه ی کسانی یا ملتی یا طبقه‌ای نیست اگر چه شرایط گوناگون؛ تاثیرهای سازنده گوناگون را داراست، تاثیر زوال پذیر این شرایط، هیچگاه نتوانسته است از انسان بطور ثابت اهریمنی یا فرشته‌ای دست بسته و بی اختیار بسازد و راه دگرگونی و انتخاب را بر او ببندد

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ (سبأ / ۲۸)

ما تو را جز برای انسانها بطور عموم و نه برای جمعی خاص نفرستادیم

وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا (النساء / ۷۹)

تو را بر رسالت برای همه ی انسانها فرستادیم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (النساء / ۱۷۴ - ۱۷۵)

الا ای انسانها! اینک از سوی پروردگارتان رهنمونی روشنگر و فروغی نمایان فراسوی شما آمده پس آنانکه به خدا ایمان آوردند و با تکیه به او، خود را (از سرگردانی و گمراهی) نگاه دارند، خدا آنان را به (شهر بند^۳) رحمت و افزونبخشی خود در می آورد و به راهی استوار می کشاند.

❖ **به معنای آزادی همه ی انسانها از قید اسارت و عبودیت غیر خدا نیز هست و این تعبیری دیگر از لزوم عبودیت**

خداست:

انسانهایی که بگونه‌ای مقهور سرپنجه تسلیم و اسارت غیر خدایند اسارت فکری و فرهنگی، اسارت اقتصادی، اسارت سیاسی) با توجه به مفهوم گسترده عبادت، در چنبر بردگی و عبودیت بندگانی همانند خود گرفتار آمده اند و برای خدا کفو و رقیب گرفته اند. توحید این شیوه ی زندگی را نفی می کند. انسان را فقط بنده خدا می داند و او را از بندگی و اسارت هرکس یا هر نظامی و بطور کلی هر عامل مسلط دیگری که در

^۳ بند شده در شهر؛ محصور و مقید در شهر.

برابر خدا و رقیب و «ند»^۴ او باشد آزاد می‌سازد. پس توحید، در معنا پذیرش سلطه خدا و قهراً رد و نفی هر سلطه غیر خدایی است از هر رنگ و هر نوع و در هر لباس.

إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ أَمْرًا أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمَ (یوسف / ۴۰)

حاکمیت فقط از آن خداست فرمان داده است که کسی جز او را عبادت نکنید این است
آئین استوار

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (الاسراء / ۲۳)

پروردگار و صاحب اختیار تو فرمان داده است که کسی جز او را عبودیت نکنید

❖ **بر این اساس به معنای تکریم و ارزش دادن به انسان نیز هست:**

عنصر فاخر و ارجمند انسان بسی ارزنده تر از آن است که اسیر و مقهور و ذلیل در برابر هر کسی بجز خدا باشد. تنها آن هستی مطلق و کمال زیبایی مطلق است که می‌شاید انسان شیفته و ستایشگر و نیایشگر او شود... که این والاگرایی، خود مرتبه ای از والایی است و به جز آن ذات متعال هیچکس و هیچ چیز در رتبتی نیست که انسان را بنده و ستایشگر خود سازد.

همه بت های جامد و جاننداری که خود را بر مغز و دل و تن انسان تحمیل کرده و قلمرو خدا را در پهنه زندگی انسان غاصبانه به تصرف در آورده اند پلیدیها و پلیدیهای هستند که آدمی را از طهارت و صفای فطری اش ساقط کرده و بدو خفت و ذلت داده‌اند و انسان برای آنکه رتبه والای خود را باز یابد، باید از آنها روی بگرداند و ننگ آلودگی به عبودیت آنان را از خود بزدايد.
هیچ بینش انسان گرای مادی نتوانسته است برتری و گزیدگی و اصالت انسان را با این ظرافت و عمق مطرح سازد.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حَتَّىٰ تَلْبَسُوا لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ

مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (الحج / ۳۰ - ۳۱)

از بت های پلید دوری گزینید و از گفتار ناروا * پیرایشگران (قلمرو هستی خود) از غیر خدا باشید و در این حریم خدائی، کسی را شریک او مسازید آنکس که برای خدا شریک گیرد چنانست که گویی از آسمان ساقط شده باشد و مرغ (لاشه خوار) او را در رباید یا باد پیکر او را به نقطه‌ای دور دست پرتاب کند.

لَّا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخذُولًا (الاسراء / ۲۲)

^۴ (ندد) همتا و ماندگی که منازع و معاند باشد.

با خدا معبود دیگری مگیر که نکوهیده و بی پناه فرو نشینی (و از پویش انسانی خود باز مانی).

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (الاسراء / ۳۹)

با خدا معبود دیگری مگیر، که سرافکنده و مطرود، به دوزخ درافتی.

❖ به معنای یکپارچگی و وحدت قلمرو زندگی و هستی انسان نیز هست:

زندگی انسان ترکیبی است از ذهن و واقعیت، از اندیشه و عمل. اگر یکی از این دو، یا بخشی از هر یک، محکوم قطب‌ها و قدرتهای ضد خدایی شود، ذهن خداگرای با واقعیتی غیر خدائی یا واقعیت خدا پسند با ذهنیتی خدا ناشناس توأم گردد، در قلمرو زندگی انسان دوگانگی رخ داده و در عبودیت خدا، شرک پدید آمده است. انسان در این صورت عقربه ایست که در طیف مغناطیسی عنصر بیگانه‌ای قرار گرفته و اگر یکبارہ روی از قطب و جهت طبیعی بر نگردانیده باشد باری دچار نوسان و سرگشتگی است؛ یعنی انحراف از جهت درست و صراط مستقیم سرشت انسانی از جهت خدا...

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا لِلَّهِ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (البقره / ۸۵)

آیا به بخشی از کتاب (مجموعه شناخت‌ها و مقررات دین) می‌گروید و به بخشی دیگر کفر می‌آورید، سزای آنانکه چنین شیوه‌ای را می‌گزینند چیزی جز خواری و زبونی در دنیا نیست و روز رستاخیز به سهمگین‌ترین عقوبت‌ها باز گردانیده می‌شوند.

❖ به معنای هماهنگی و همگامی انسان با جهان پیرامونش نیز هست:

پهنه تا بیکران گسترده گیتی، میدان فعل و انفعال قوانین بی‌شمار آفرینش است و کوچکترین پدیده گیتی، از شعاع عمل این قوانین بیرون نیست. با هم‌نوازی و التقای سنت‌ها و قوانین آفرینش است که آهنگ موزون هستی شکل می‌گیرد و نظم دلنشین جهان پدید می‌آید انسان نیز جزئی از این مجموعه است و محکوم قوانین عام آن و نیز قوانینی ویژه و با این حال متناسب و هم‌ساز با قوانین پدیده‌های دیگر...
اما انسان بر خلاف دیگر خویشاوندانش - که رام و دست بسته در گذرگاه طبیعی و فطری خویش به راهند - از نیروی انتخاب و اراده برخوردار است: راه فطری و طبیعی را باید به انتخاب پیمایید، که همین راز تعالی و ترقی اوست. این بدان معنی است که میتواند نیز، از این روند طبیعی تخلف ورزد.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ (کهف / ۲۹)

هر که خواهد گو ایمان آور و هر که خواهد گو کفر ورز!

توحید، انسان را به پیمودن راه طبیعی و فطری اش که در آن با همه جهان همگام است، فرا می خواند؛ انسان را که خود عضو اصلی جهان است در عمل و تلاش بدان پیوند می زند و در پهنه ی وجود وحدت و یکسانی مطلق پدید می آورد.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (آل عمران / ۸۳)

آیا جز آئین خدا چیزی میطلبند؟ و حال آنکه همه آنانکه در آسمان و زمینند از سر رغبت یا کراهت تسلیم خدایند و بسوی او باز گردانیده می شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَ

الدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ (الحج / ۱۸)

آیا نمی بینی که خدای را سجده می برند همه کسانی که در آسمانها و در زمینند و خورشید و ماه و اختران و کوهها و گیاهها و چهار پایان و بسیاری از آدمیان.

(ج) از دیدگاه خط مشی اجتماعی (اقتصادی، سیاسی،...)

❖ صلاحیت هر گونه طراحی و کارگردانی مستقل و خودسرانه در امور جهان و انسان را از هر کس جز خدا سلب

می کند

به حکم آنکه آفریننده انسان و آفریننده گیتی و طراح نظام پیوسته آن است به امکانات و نیازها نیز هم او واقف است، ذخائر و استعدادها و انرژی های نهفته در جسم و جان آدمی را و نیز گنجینه ها و قابلیت های بیشمار پهنه گیتی را و میزان کاربرد و مورد مصرف و چگونگی التقاء این همه را او میداند و به نیکی میشناسد.

پس فقط اوست که می تواند شیوه زندگی و برنامه ارتباطات انسان را که همان خط مشی حرکت وی در چرخ و بر این نظام تکوین است - طرح ریزی کند و سیستم قانونی زندگی و قواره و نظام اجتماعی او را ترسیم نماید.

ویژگی^۵ این حق به خدا، نتیجه طبیعی و منطقی آفریدگاری و خداوندی اوست پس هر گونه دخالتی از سوی دیگران در تعیین مسیر و خط مشی عملی انسانها دست اندازی به قلمرو خدائی و ادعای الوهیت و موجب شرک است.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا (النساء / ۶۵)

^۵ تعلق، اختصاص.

نه! به پروردگارت سوگند به مرز ایمان در نیابند مگر آنگاه که تو را در جریانات خلاف انگیز زندگی، حکمیت بخشند و آنگاه از آنچه تو فرمان دهی غباری بر دل نگیرند و رام و تسلیم باشند.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (الاحزاب / ۳۶)

هیچ مرد و زن مسلمانی را حق آن نیست که چون خدا و پیامبرش به چیزی فرمان دادند در کار خویش اختیار داشته باشند و هر آنکه خدا و پیامبرش را نافرمانی کند بیگمان به ضلالتی آشکار دچار گردیده است.

❖ **حق ولایت و سرپرستی جامعه و زمامداری زندگی انسان را نیز از هر کسے بجز خدا نفع میکند:**

حکومت و ولایت انسان بر انسان اگر به دیده يك حق مستقل و بدون مسئولیت نگریسته شود مستلزم ستم و طغیان و تعدی است. تنها در صورتی که زمامداری و سرپرستی امور جامعه از سوی قدرتی فراتر به فرد یا هیئت حاکم سپرده شده باشد و با مسئولیت های متناسب توأم باشد امکان پیراستگی آن از کژی ها و سرکشی ها و زیاده روی ها هست. این قدرت فراتر در ایدئولوژی مذهب، **الله** است که احاطه و گسترش آگاهی اش:

لَا يَعْزِبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ (سبأ / ۳)

و صفات جلال و قهر نعمتش (**شديد العقاب - عزيز ذو انتقام...**) مجالی برای انحراف برگزیدگان و منصوبانش باقی نمیگذارد

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَابِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (الحاقه / ۴۴-۴۶)

همچون «ملت» و «اکثریت» نیست که بتوان اغفالش کرد و سوارش شد و همچون حزب نیست که بتوان وسیله زورگویی و اختناقش ساخت و همچون برگزیدگان و سران و اشراف نیست که بتوان خریدشان یا شریکشان کرد.

با نگاهی ژرف اندیش تر :

اگر سامان زندگی انسان مستلزم آن است که همه سازمانهای زندگی به نقطه واحدی منتهی شود و سر رشته کارها در دست قدرت مسلطی باشد - که هست - این دست جز دست قدرتمند آفریدگار گیتی و پدید آورنده انسان نخواهد بود.

پس حکومت و زمامداری انسان حق ویژه خداست که به وسیله منصوبان خدا آنانکه با معیارها و الگوهای تعیین شده در ایدئولوژی الهی از همه کس منطبق ترند به مرحله تحقق در می آید و بوسیله آنان نظام الهی پاسداری و مقررات الهی اجرا می گردد.

قُلْ أَعِيَازِلَهُ اتَّخَذُوا وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ قُلُوبَنَا أَمْ لِي أُكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (الانعام / ۱۴)

بگو آیا بجز خدا که آفریننده آسمان ها و زمین است و روزی می دهد و خود روزی از کسی نمی ستاند کسی را به ولایت و زمامداری برگزینیم؟ بگو به من فرمان داده شده است که نخستین تسلیم شده ی حکم خدا باشم و زنهار از مشرکان مباشید.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (المائدة / ۵۵)

ولی و زمامدار شما (جامعه ی مسلمان) فقط خداست و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بپا می دارند و در آنحال که به رکوعند، زکات میدهند.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ (الناس / ۱-۳)

بگو پناهنده می شوم به خداوندگار مردم * زمامدار مردم * معبود مردم...

❖ ملکیت مطلق واصل همه نعم و ذخائر و موجودی های جهان را نیز به خدا اختصاص میدهد.

هیچکس هیچ چیز را رأساً و مستقلاً مالک و صاحب اختیار نیست. همه چیز امانتی است در دست انسان، برای بهره مندی و یاری گرفتن از آن در راه تکامل و تعالی.

چنان نیست که انسان دارنده بتواند نعیم این جهان را که دستاورد تلاش هزاران پدیده و عنصر این جهان است تباه و نابود سازد یا بی استفاده و مهمل بگذارد یا در راهی بجز تعالی انسان بکار برد آنچه در دست انسان است اگر چه برای اوست ولی داده و بخشوده خداست پس باید در راهی بکار رود که خدا معین کرده است و در واقع:

درواه طبیعی و اصلی اش در راهی که برای آن آفریده شده است صرف آن و بهره جوئی از آن در هر جهت دیگر منحرف کردن آن است از جهت طبیعی اش (فساد) نقش انسان در این بارانداز نعمت های رنگارنگ خدا بکار گرفتن و بهره بردن درست آن است و قبلاً البته زنده کردن و به کمال رساندنش.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (المؤمنون ۸۶ - ۸۷)

بگو: زمین و هر آنکه در آن است از آن کیست اگر آگاهیید؟ خواهند گفت: از آن خدا بگو پس چرا به خود نمی آید؟

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا (البقره / ۲۹)

اوست آنکه هر آنچه را در زمین است برای شما انسانها آفرید.

اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا (هود / ۶۱)

خدا را عبودیت کنید که شما را به جز او معبودی نیست او شما را از زمین بیافرید و در آن به آبادگری برگماشت.

وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ
الْعَنَةُ (رعد / ۲۵)

و آنان که پیمان خدا را پس از بستن می شکنند و پیوندی را که خدا بدان فرمان داده است می گسلند و در زمین تباهی پدید می آورند طرد و لعن (خدا) نصیب آنان است.

❖ انسانها را در رابطه با نعم جهان داری حق برابر می‌شناسد:

امکانات و فرصت ها بطور مساوی در اختیار و از آن همگان است تا از این بساط گسترده هر کس بقدر نیاز و در شعاع سعی و عمل خود بهره گیرد در این پهنه ی بیکرانه هیچ منطقه اختصاصی و محصور وجود ندارد همگان می توانند همت و اراده ی خود را در دستیابی به گونه گون بهره این جهان بیازمایند این فرصت ویژه هیچ تیره نژادی جغرافیائی تاریخی و حتی ایدئولوژیکی نیست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا (البقره / ۲۹)

اوست آنکه همه ی موجودی زمین را برای شما (انسانها و نه دسته و تیره ای خاص) آفرید.

و جملات :

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقْنَا لَكُمْ» و «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» و «وَتَحْمِلُ أُمْثَالَكُمْ» و «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ» و «يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ» و «مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ» و «لَتَرْكَبُنَّهَا» و «لَتَأْكُلُوا مِنْهُ»^۶.

در آیات به هم پیوسته آغاز سوره نحل که در همه خطاب به انسانهاست و نه به تیره و طائفه ای خاص چنانکه در جمله ی :

«وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» و «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»^۷.

در خلال همان آیات.

آنچه گفته شد تنها بخشی از محتوای بسیاری غنی و عمیق و چندین جانبه توحید است و با همین اشارت های کوتاه به روشنی می توان تشخیص داد که توحید تنها نظریه ای فلسفی و ذهنی و غیر عملی نیست که به هیچ روی کار به سیاه و سفید زندگی نداشته باشد و دست به ترکیب دسته های بشری نزند و در تعیین

^۶ سوره مبارکه نحل / به ترتیب آیات ۵ «و چهارپایان را برای شما آفرید»، ۶ «و در آنها برای شما زیبایی است»، ۷ «و بارهای شما را می برند»، ۱۰ «از آسمان آبی برای شما فرو فرستاد»، ۱۱ «به وسیله آن کشت برای شما می رویاند»، ۱۳ «و آنچه را در زمین برای شما پدید آورد»، ۸ «تا بر آنها سوار شوید» و ۱۴ «تا از آن بخورید»

^۷ سوره مبارکه نحل / آیات ۹ «و اگر می خواست مسلما همه شما را هدایت می کرد»، و ۲۲ «معبود شما، معبودی یگانه است»

جهتگیری های انسان و تلاش و عمل بایسته او دخالت نکند و فقط به همین اکتفا نماید که باوری را از مردم باز گیرد و باوری دیگر به جای آن بنشانند؛

❖ بلکه از سوئے یک جهان بین است

تلقی بخصوص است از جهان و انسان و موضع انسان در رابطه با دیگر پدیده های گیتی و موضع وی در تاریخ و امکانات و استعدادها و نیز نیازها و خواست هایی که در او و با او همواره هست و بالاخره جهت و نقطه ی اوج و تعالی او...

❖ وازشوئے دیگر یک دکتربین اجتماع است

طرحی و ترسیمی است از شکل محیط متناسب انسان محیطی که وی می تواند در آن به سهولت و سرعت رشد کند و به تعالی و کمال ویژه خود نائل آید. پیشنهاد قواره و قالبی مخصوص است برای جامعه، با تعیین خطوط اصلی و اصول بنیانی آن و بنابر این هر آنگاه که در جامعه های جاهلی و طاغوتی (جامعه هایی که بر مبنای ناآگاهی از حال انسان یا تعدی بر ارزش های راستین وی بنیاد گردیده) مطرح گردد، یک دگرگون سازی است. بعثتی است در دل های فرو خفته و جانهای بیمار، و طوفانی است در مرداب راکد اجتماع، سامان و هنجاری است برای آن اجتماع ناساز و بی قواره، تبدیل و تغییری است در نهادهای روانی و بنیانهای اقتصادی و اجتماعی و در ارزشهای اخلاقی و انسانی، و کوه سخن تعرضی است بر وضع موجود و بر سلطه ها و قدرتهای نگاهبان آن و بر جو و فضائی که بدان مجال ادامه و رشد و تغذیه می دهد.

پس توحید تنها پاسخی تازه نیست در مسئله ای صرفاً نظری و یا دارای قلمرو عملی محدود؛ راهی تازه در برابر انسان نیز هست، که اگر چه به تحلیلی ذهنی و نظری تکیه دارد، ولی مقصود از طرح آن ارائه شیوه ای دیگر است برای عمل کردن و زیستن.

با چنین برداشتی است که معتقدیم توحید ریشه و مایه اصلی دین و سنگ زاویه ایست که همه پایه های دین بر آن قرار گرفته است. نظریه ای که فقط قضاوتی در باره ماوراء الطبیعه و حداکثر، تزی اخلاقی و عرفانی به شمار آید، بیش از جسم لطیفی نخواهد بود که نمی تواند پیکره عظیم ایدئولوژی زندگی ساز اسلام را بعنوان یک مسلک اجتماعی بر دوش گیرد.

البته همیشه بوده اند کسانی که با وجود اعتقاد به خدا و به توحید از بدنه های عینی و عملی و مخصوصاً اجتماعی این عقیده غفلت ورزیده یا به عمد آن را ندیده گرفته اند. این خوش باوران در هر زمانی و با هر شرایطی، چنان زیسته اند که یک غیر معتقد به توحید. بدین معنی که این اعتقاد هیچگاه در آنان احساس ناسازگاری با وضع و جو غیر توحیدی را بر نینگیخته و هوای عَفَن^۸ و سنگین و گرفته شَرک را برای آنان تحمل ناپذیر نساخته است.

^۸ بدبو و گندیده

در روزگار طلوع اسلام، در مکه - کانون بت پرستی و عاصمه بت های نامدار عرب - نیز آئین حنیف ابراهیم طرفدارانی داشت لیکن چون در اندیشه آنان توحید فراتر از ذهن و دل و حد اکثر فراتر از منش و عمل انفرادی، قلمروی نداشت وجود آنان کمترین تاثیری در فضای فکری و اجتماعی نمی نهاد و در آن بیراهه جاهلی حضور آنان مطلقا احساس نمیشد و آب از آب آن زندگی تاسف انگیز تکان نمی خورد. همه بر يك آبشخور گرد می آمدند و این به اصطلاح موحدان، نیز بدون چندان دغدغه خاطری با دیگران در يك چراگاه می چریدند و چون آنان و با همان شیوه ها و سنت ها بدنامی حیات را می گذرانیدند. خاصیت این نگرش و برداشت ذهنی از توحید، همین بی خاصیتی و نداشتن نقش فعال است در زندگی و به ویژه در زندگی اجتماعی...

و در چنین حال و هوایی بود که توحید اسلام، بعنوان طرز تفکری که متعهد سامان ویژه ای برای زندگی و طراح شکل و قواره دیگری برای جامعه است، به میدان آمد و از نخستین گام ماهیت خود را به عنوان يك دعوت انقلابی برای همه مخاطبانش از پذیرنده و منکر آشکار ساخت. همه دانستند که این پیام يك نظم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نوین است که با آنچه هم اکنون بر جهان می گذرد به هیچ رو سر آشتی و سازگاری ندارد. نفی وضع موجود است و اثبات وصفی دیگر.

موافقان و پذیرندگان به دلیل همین صراحت بود که آنچنان مشتاقانه و سر از پا نشناخته بدان روی آوردند و سرسپردند و معارضان و منکران نیز درست به همین جهت بود که آنگونه سراسیمه و وحشیانه چنگ و دندان نشان دادند و هر روز بر سخت گیری خود افزودند.

این واقعیت تاریخی می تواند معیاری باشد برای سنجش و ارزیابی درستی یا نادرستی ادعای توحید در همه فاصله های تاریخ هر جا این ادعا از سوی کسانی مطرح گردیده که وضعی مشابه موحدان مکه پیش از ظهور اسلام داشته اند به دشواری می توان وجود توحید را در آنان باور کرد.

توحید صلح کل توحیدی که با همه ی «اندا» و رقیبان خدا بسازد، توحیدی که فقط فرضیه پذیرفته شده ای در ذهن باشد، چیزی فراتر از يك نقش بدلی از توحید انبیاء نیست. بسی طبیعی خواهد بود اگر دینامیسم^۹ دعوت انبیاء در چنین توحیدی وجود نداشته باشد.

با چنین نگرشی است که بدرستی میتوان راز نفوذ و گسترش و اعتلای اسلام نخستین و عقبگرد و انحطاط و خصلت انفعالی اسلام دوره های بعد را شناخت.

اسلام پیامبر، توحید را مانند راهی جلوی پای مردم می گذاشت و اسلام دوره های بعد آن را چون نظریه ای در محافل بحث و مجادله مطرح می ساخت. آنجا سخن از بینش تازه ای در باره جهان و تئوری تازه ای برای حرکت و تلاش زندگی بود؛ و اینجا بحث از ریزه کاریهای کلامی باب اوقات تفنن و فراغت. آنجا توحید، استخوان بندی نظام موجود و محور همه روابط اجتماعی اقتصادی و سیاسی به شمار می رفت؛ اینجا توحید،

^۹ تحرک و پویایی

تابلو نقاشی زیبا و هنرمندانه‌ای که همچون پیرایه‌ای در تالاری آویخته باشند تا همه چیز جمع باشد! از یک زائده تشریفاتی چه نقش فعال و سازنده ای می‌توان انتظار داشت؟

آنچه گفتیم این حقیقت را روشن ساخت که توحید از دیدگاه عملی، قواره و قالبی است برای اجتماع و شیوه‌ای است برای زندگی؛ و مجموعاً باید آنرا عنوانی گویا دانست برای نظام و سیستمی که اسلام برای زندگی انسان متناسب دانسته و رشد و بالندگی این موجود را در سایه آن ممکن تلقی کرده است. همچنانکه از دیدگاه نظری، بینشی است که پایه و زیر بنای فلسفی آن نظام محسوب گشته و آنرا توجیه و تعلیل می‌کند.

با این زمینه پردازی می‌توانیم به سر آغاز مقال بازگشته، مسئله را از زاویه ای مخصوص - که این گفتار به آن ناظر است - بررسی کنیم.

گفتیم که نخستین ستیزه‌گری‌ها با شعار توحید از سوی قدرتمندان و سران و سردمداران اجتماع بوده و این نشانه آن است که ضربه این شعار بیشتر و پیشتر از همه متوجه طبقه مسلط و مقتدر اجتماع به تعبیر قرآن طبقه مستکبر است و گفتیم که دعوت‌های توحیدی در همه دورانها همینکه قدم در صحنه اجتماع نهاده اند حساب خود را با صف مسلط و مستکبر روشن ساخته و بر اثر آن با دو گونه واکنش متضاد از سوی دو جناح اجتماعی متضاد رو برو شده اند:

با تعرض و انکار و ستیزه از سوی مستکبران و گرایش و قبول حمایت از سوی مستضعفان.

و بالاخره گفتیم که این دو گونه واکنش در واقع نشانه و خاصیت توحید اصیل و راستین است؛ یعنی در همه زمانها و در آینده نیز هر گاه توحید در مفهوم اصیل و با شکل درستش مطرح گشته و مطرح گردد ناگزیر همان جبهه بندی و موضعگیری‌های متقابل را به همراه داشته و خواهد داشت. اکنون باید دید در میان بدنه‌ها و ابعاد گوناگون توحید کدام است که مستقیماً با منافع بلکه با اصل وجود طبقه مستکبر در اصطکاک و تضاد است؟ به عبارت دیگر: طبقه مستکبر از کدام نگرش توحیدی به جهان یا از کدام پیشنهاد توحیدی برای جامعه زیان می‌بیند که چنین قاطع و بی‌امان با آن می‌ستیزد؟ شناخت چهره مستکبر در قرآن کمک فراوانی به فهم این مطلب می‌تواند کرد: مستکبر را در ترسیم‌های قرآن در بیش از چهل مورد از ویژگیهای روانی و موقع اجتماعی و انگیزه‌های جاه طلبانه و زراندوزانه او کرده، در مجموع دارای خصوصیاتی از این قبیل می‌یابیم:

❖ **خدا را با مفهومه که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گوئی آنست (اختیاری حاکمیت و مالکیت مطلق و انحصاری) دمه کند اگر چه**

به مفهومه یک حقیقت دهنه یا تشریفاته یلاری قلمروی محدودنه:

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (الصافات ۳۵)

چنان بودند که چون بر گوش آنان نواخته می‌شد بزرگی می‌ورزیدند (و بدان تن نمی‌دادند).

❖ بدون برخورداری از معیارها و ملاک های فضیلت خود را بزرگواری و بزرگواری دیگر خلق می شمرد و در این ادعایه ملاک های جاهلانده مانند قدرت مندی و ثروت مندی تکیه می کند:

فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً (فصلت / ۱۵)

در روی زمین به ناحق بزرگی ورزیدند و (برای توجیه موضع خود) گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟

❖ بر اثر همین تصور باطل آیه های خدا را که پیام آورنظمه نو و مشخص کننده ملاک های راستین است رده می کند:

وَإِذَا تَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (لقمان / ۷)

و چون آیه های خدا بر او فرو خوانده شود متکبرانه از آن روی بر تابد چنانکه گوئی آن را نشنیده است. گوئی در گوش او سنگینی است او را به عذابی دردناک بشارت ده.

❖ در ویران و بلعدوت دگرگون ساز و رهائے بخش نبی موضع انکار و تکذیب می گردید و بدین بهانه که «اگر درست بود ما از حق می فهمیدیم» و «خدا باید خود ما را مستقیم و مخاطب می ساخت» با آن به ستیزه پره می خیزد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ (الاحقاف / ۱۱)

منکران و پوشندگان حقیقت در باره گرویدگان و پیوستگان به دعوت نبی گویند: اگر راه آنان نیکو (درست) می بود ما پیش از آنها بدان می پیوستیم.

وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ (الانعام / ۱۱۴)

و چون آیه ای برای آنان مطرح شود گویند: ما ایمان نخواهیم آورد تا اینکه پیام خدا بر خود ما نازل گردد.

❖ بانی و رهبر دعوت توحید را دارای انگیزه های جاه طلبانه و سودجویانه معرفی می کند و بدین وسیله و نیز با تکیه بر سنت

های کهنه و پیوسیده که یکسره پیرو آیه های نظم مسلط است از کار بردن نفوذ دعوت توحید در میان مردم می گاهد:

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ (یونس / ۷۸)

گفتند (در خطاب به موسی): آیا آمده ای که ما را از سنت های نیاکانمان برگردانی و بزرگی و سروری را به خودت و برادرت (هارون) اختصاص دهی؟ اما هرگز دعوت شما را نمی پذیریم.

❖ با استفاده از زور و ترس و ویران و بیابان گونه گون شیوه های تحمیل و تحمیق مردم را به راهی که خود می پسندد راه بردگی و بهره دهنده و

فرمانبری بی قید و شرط می کشاند و به مقاومت و مقابله با هر دعوت رهائے بخش و امه دارد:

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (الاحزاب / ۶۷)

دنباله روان در قیامت گویند:

پروردگارا ما از آقایان و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را به انحراف و گمراهی کشانیدند.

فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (غافر / ٤٧)

ضعیفان (در قیامت) به مستکبران گویند: ما در دنیا دنباله رو شما بودیم آیا امروز شما می‌توانید بخشی از عذاب را از دوش ما بگیرید؟

قال الملا من قوم فرعون ان هذا لساحر عليم يريد ان يخرجكم من ارضكم فما ذا تامرون
(الاعراف / ١٠٩ - ١٠٨)

سردمداران رژیم فرعونى (خطاب به مردم يا) گفتند: اين (موسى) جادوگرى چيره دست است كه مى خواهد با جادوى خود شما را از موطنتان بيرون كند.

❖ **وبلاخره نبی و هم جبهگان اورا که بر نظم مسلط و طرز فکر حاکم بر آن بشوریده و همت بردگر گونسازی آن بسته اند**

مورد سخت ترین حملات خود قرار می دهد و از نشان دادن نفرت انگیزترین قساوتها و ددمنشی هانیز کوتاه نمی

ورزد.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُؤُدِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ

(البروج ٣ - ٧)

نابودی و مرگ بر صاحبان آن خندق (آتش) * بر صاحبان آن آتش فروزان * که بر فراز جایگاهشان نشسته بودند و شکنجه و مؤمنان را تماشا می کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ

(غافر / ٢٦)

فرعون (به مشاورانش) گفت: بگذارید موسی را به قتل رسانم و او (هر چه می تواند) خدای خود را بخواند می ترسم آئین شما را (که بر مغزهای مردم مسلط است) دگرگونه سازد یا فسادى در زمین پدید آورد (و مردم را بر ما بشوراند).

این بخش کوتاهی بود از ویژگیها و خصلت های «مستکبر» در آیاتی چند از قرآن. قرآن در مواردی از «چهره نگاری» فراتر رفته و طبقه مستکبر را در قالب تیپ های مشخص یا در قالب افراد شناخته شده ای که هر کدام سمبل و نشان يك تیپ مشخص اند معرفی کرده است:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَيْنَا فَاذْكُرُوا لِلَّهِ الْيَوْمَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (يونس / ٧٥)

آنگاه از پی آن پیامبران موسی و هارون را با آیه هایمان برانگیختیم و بسوی فرعون و سران رژیمش گسیل داشتیم پس آنان (فرعون و فرعونیان) بزرگی ورزیدند.

وَقَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ

(عنكبوت / ٣٩)

به یاد آور قارون و فرعون و هامان را... موسی با پیام های روشن و تردید ناپذیر در برابر آنان ظاهر گشت پس آنان در زمین (خدا و در برابر خلق خدا و پیام خدا) بزرگی ورزیدند. فرعون را می شناسیم. هامان، مشاور مخصوص و شخص اول تشکیلات سیاسی مصر پس از خود فرعون است «ملاً فرعون» سران و بزرگان همین تشکیلات اند که در جهتگیری های نظام فرعون، صاحب رأی و راهنما و کمک کار اویند (رجوع شود به آیه ۱۲۶ الاعراف و بسی آیات دیگر). و بالاخره قارون همان زراندوز مال دوست و گنجینه داری است که «کلیدهای خزائن زر و سیمش مردان نیرومند را بزانو در می آورد».

در پرتو چهره نگاری دهها آیه قرآن، مستکبر را تقریباً بدینصورت می توانیم شناخت: جناح مسلط در جامعه ای جاهلی که بدون هیچ استحقاق، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی را در دست می گیرد و برای تداوم دادن به این بهره کشی و سلطه ستمگرانه، فرهنگ و عقیده حاکم بر ذهن ها را نیز قبضه می کند و با شیوه های گوناگون در مردم تفکری را که موجب تسلیم در برابر او و سازگاری با وضع موجود است پدید می آورد و بخاطر حفظ این امتیازات با هر دعوت آگاهی بخش و روشنگر چه رسد به دعوتی انقلابی و دگرگون ساز به مبارزه ای خستگی ناپذیر که برای او مبارزه مرگ و زندگی است کمر همت می بندد.

اکنون دو باره به مطلب اصلی باز می گردیم: انبیاء توحید را چگونه مطرح می کردند؟ چگونگی طرح این شعار بوسیله پیامبران که در عین حال نمایانگر اصولی ترین پایه های مکتب آنان نیز هست به آسانی نشان می دهد که: کدام بدنه توحید از نظر مستکبر غیر قابل تحمل است؟ و ثانیاً این تحمل ناپذیری از چه روست؟ و چرا این جناح نمی تواند توحید را هنگامی که با این مفهوم مطرح می گردد تحمل کند؟ می دانیم که شعار توحید نخستین طلیعه دعوت همه پیامبران بوده است؛ جمله:

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَانْحَرُوا

بگوئید معبودی به جز «الله» نیست تا کامیاب شوید.

از زبان پیامبر اسلام معروف و مسلم است و نقل جمله:

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ^{۱۰}

ای مردم الله را عبودیت کنید که شما را بجز او معبودی نیست.

از زبان پیامبران بزرگی همچون :

نوح، هود، صالح، شعیب و... به عنوان سرفصل دعوت این رسولان، در چند جای قرآن تکرار شده است.

^{۱۰} سور مبارکه اعراف / آیات ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵؛ هود / آیات ۵۰، ۶۱ و ۸۴ و مؤمنون / آیه ۲۳

همانطور که می بینیم در این شعارها بیش از هر چیز بر «نفی عبودیت غیر خدا» تکیه شده و توحید از این دیدگاه مورد ملاحظه قرار گرفته است. پیامبر در این شعارها بر مردم جاهل و غافل که در مرداب نظام جاهلی و طاغوتی غوطه می خورند نهیب می زند و آنان را از عبودیت هر قطب و قدرت دیگری به جز خدا بر حذر می دارد و در واقع دعوت خود را با اعلان مبارزه و ستیزه با مدعیان الوهیت و خداوندگاری آغاز می کند.

در يك جامعه مدعیان الوهیت کیانند؟ ستیزه با خدای گونه ها یعنی چه؟ و این بسیج به معنای پیشنهاد چگونه وضعیتی در جامعه موعود - جامعه ای که انبیاء وعده آن را می دهند - می باشد؟ معمولاً از جمله: «مدعی الوهیت» چنین تداعی می شود که کسی خود را «خدا» یعنی مصداق آن قدرت فائده ای که بشر همواره در تاریخ بدان نوعی اعتقاد و از آن نوعی تصور داشته، بداند؛ و این يك دریافت سطحی و عامیانه است.

البته وجود تبهکاران نابخردی که با برخورداری از قدرت سیاسی و اجتماعی به مردم نابخردتر از خود چنین تفهیم نموده بودند که خدایان حامل بخشی از روح خدا هستند انکار ناپذیر است ولی با توجه به معنای گسترده واژه های «عبادت» و «ربوبیت» و «الوهیت» در قرآن بدین نتیجه می توان رسید که دایره مفهوم «مدعیان الوهیت» از این، بسی گسترده تر است.

به طوریکه از موارد به کار گرفتن ماده «عبادت» در قرآن بر می آید، عبادت به معنای تسلیم و اطاعت بی قید و شرط در برابر انسان یا هر موجود دیگر است وقتی خود را به کسی می سپاریم و بی هیچ قید و شرطی سر در کمند او می نهیم و به میل و فرمان و اراده او حرکت می کنیم و تسلیم او می شویم او را عبودیت و «عبادت» کرده ایم و متقابلاً هر عامل و نیرویی چه از درون وجود و شخصیت خود ما و چه عوامل گوناگون بیرون از ما - که ما را بگونه ای رام و مطیع ساخته و تن و جان ما را در قبضه قدرت خود گرفته و انرژی ما را در جهتی که خواسته به کار افکنده - ما را «عبد» خود ساخته است.

آیات زیر نمونه ای از آن موارد است:

- در خطاب عتاب آمیز موسی به فرعون در آغاز دعوت:

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (الشعراء ۲۲)

آیا اینکه بنی اسرائیل را به عبودیت خود در آورده ای لطفی است که منت آنرا بر من می نهی؟

- از زبان فرعون و سران و سردمداران رژیمش خطاب به یکدیگر:

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (المؤمنون ۴۶)

آیا به دو بشر همانند خود ما که ایل و قبیله شان هم یکسره عبادتگر مایند ایمان بیاوریم؟

- از زبان ابراهیم خطاب به پدرش:

يَأْتِي لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِيًّا (مريم / ٤٤)

پدرم! شیطان را عبادت مکن، که شیطان در برابر خدا نافرمان است.

- در خطاب عام خداوند به همه انسانها:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِي عَادِمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (یس / ٦٠)

ای آدمیان آیا شما را نسپردم که عبادت شیطان را مکنید؟ که او دشمن نمایان شماست؟

- از وعده نوازشگر خدا به انسانهای اندیشمند:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى (الزمر / ١٧)

کسانی که از عبادت طاغوت (سلطه های طغیانگر و متجاوز) اجتناب ورزیده با همه وجود

به خدا بازگردند بشارت بادشان.

- در رویارویی با کسانی که «ایمان به خدا و وحی خدایی» را بر مؤمنان خرده می گیرند:

مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَ وَالْحَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ

سَوَاءِ السَّبِيلِ (المائدة / ٦٠)

آنکس که خدایش از خود رانده و بر او خشم گرفته و از جمله مسخ شدگان - به بوزینه

و خوک - قرار داده و او به عبادت طاغوت پرداخته (چنین کسانی) در جایگاهی شرارت

آمیزتر و در راهی گمراهانه تر هستند.

در این آیات فرمانبری از فرعون، از سران رژیمش، از طاغوت، و از شیطان به «عبادت» تعبیر شده و در

مجموع به اضافه آیات متعدد دیگری از قرآن نمایشگر آنست که «عبادت» در مفهوم قرآنی پیروی و تسلیم

و اطاعت مطلق است در برابر یک قدرت واقعی یا پنداری از روی طوع و رغبت یا از سرکُره و اجبار همراه

با حس تقدیس و ستایش معنوی یا بدون آن...

در هر صورت، آن قدرت معبود است و آن اطاعتگر عبد و عابد...

با این توضیح واژه «الوهِيت» و «الله» که تعبیر دیگری است، از «معبود قرار گرفتن» و «معبود» به درستی تفسیر

می شود:

در يك نظام غلط جاهلی که مردم به دو طبقه «مستکبر» و «مستضعف» - یعنی طبقه ای همه کاره و

مسلط و طبعاً بهره مند و طبقه دیگری هیچکاره و فرودست و قهراً محروم - تقسیم شده اند، نمودارترین مظهر

الوهِيت و عبودیت همین رابطه نامتعادل میان دو طبقه است. برای شناختن و یافتن معبودان و آلهه جوامع

تاریخی بیهوده نباید موجود مقدسی از جنس بشر یا حیوان یا جماد در آن جستجو کرد بارزترین نمونه معبود

و اله در این جوامع، همان کسانی هستند که به اتکای وابستگی به طبقه مستکبر، توده مستضعف را تسلیم و

مقهور سرپنجه اسارت خود کرده و در راهی که به اشباع آزمندی و جهان‌خوارگی آنان منتهی می‌شود به راهشان افکنده اند.

در این‌گونه جوامع، مذهب واقعی جامعه، «شرك» است؛ زیرا به تعداد همه قطب‌ها و قدرت‌هایی که بر مردم فرمان می‌رانند و آنان را دست بسته و چشم و گوش بسته به راهی که خود خواسته‌اند می‌رانند بت و معبود و «اله» وجود دارد. شرك یعنی در کنار خدا یا به‌جای خدا کسانی را به الوهیت گرفتن و آنان را اطاعت و عبودیت کردن؛ یعنی: سر رشته کار و بار زندگی را به غیر خدا سپردن؛ یعنی: تسلیم هر قطب و قدرت غیر خدایی شدن، روی نیاز بسوی آنان داشتن و در جهت تعیین شده آنان به‌راه افتادن. و توحید درست در نقطه مقابل شرك است: همه این آلهه و معبودان را نفی کردن، تسلیم آنان نشدن، در برابر سیطره قدرت آنان مقاومت کردن، دل از كمك و رعایت آنان بریدن و سرانجام بر نفی و طرد آنان كمر بستن و با همه وجود تسلیم خدا شدن و....

و نخستین شعار همه رسولان خدا آن نفی و این اثبات است:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (النحل / ۳۶)

در هر امتی پیام آوری برانگیختیم که:

الله را عبودیت کنید و از طاغوت (قدرت‌های ضد خدائی) کناره گیرید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (الانبیاء / ۲۵)

پیش از تو هیچ پیام آوری گسیل نداشتیم مگر با این پیام و الهام که:

معبودی به‌جز من نیست مرا عبودیت کنید.

پس پیامبران با این شعار، نظام منحط و فاسد جاهلی را نفی می‌کردند و مردم را به ستیزه و پیکاری عظیم در برابر «طاغوت»‌ها - یعنی پاسداران این نظام و کسانی که بر ارزش‌های اصیل انسانی، طغیان ورزیده و برای حفظ موقعیت ظالمانه خود ارزش‌های پوچ و قالبی را بر مردم تحمیل کرده بودند - فرا می‌خواندند. نفی شرك در واقع نفی همه بنیانهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی‌ای است که زیر بنای اصلی جامعه جاهلی را تشکیل داده و از مذهب شرك پوششی و نیز توجیهی برای وضع نامتعادل جامعه تدارك دیده است. و نفی آلهه و معبودان، در معنا، طرد همه کسانی است که همت بر استضعاف خلق گماشته و از راه تحمیل یا تحمیق بر دوش انسانها سوار شده و غریز سرکش و تمایلات حدناشناس خود را اشباع کرده‌اند. موسی با مطرح ساختن این شعار و سخن گفتن از «رب العالمین» آشکارا به جنگ فرعون رفته و او را نفی می‌کرد؛ درست است که حاشیه نشینان بساط فرعون، در فهرست جرائم موسی نفی خدایان سستی را نیز ذکر می‌کردند و او را مخالف بت‌ها می‌نامیدند:

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذُرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرَكَ وَآلِهَتِكَ (اعراف / ۱۲۷)

سران رژیم فرعونى (به او) گفتند :

آيا موسى و پيروانش را آزاد مى گذارى تا اخلال گرى و فساد انگيزى کنند و تو را و خدايانت را کنار بگذارند؟

ولى هم فرعون و هم باند تبهكار او، به خوبى آگاه بودند كه آن «خدایان» - يعنى همان بت هاى بى جان - پوششى و توجهى براى خداوندگارى فرعون و اطرافيانش بيش نيستند. بت بى جان در حقيقت بهانه خدايى كردن بت هاى جاندار است. لذا كاملا منطقى بود كه وى در پاسخ اين دعوت، دعوت به خداى يگانه اى كه گرداننده و شكل پرداز آسمان و زمين و پروردگار همگان و اختياردار مشرق و مغرب است موسى را به زندان و قتل و ياران او را به سخت ترين شكنجه ها تهديد كند:

قَالَ لَنْ اتَّخِذَتْ لِإِلَٰهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (الشعراء / ۲۹)

فرعون گفت: اگر معبودى به جز من اختيار كنى به طور حتم تو را در زمره آن زندانيان (كه از وضع آنان در زندانهاى من با خبرى) قرار خواهم داد.

قَالَ سَتَقْتُلُ آبَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (الاعراف / ۱۲۷)

فرعون (در پاسخ مشاورانش كه او را بشدت عمل و خشونت در برابر موسى و بنى اسرائيل تشويق مى كردند) گفت: پسرانشان را قتل عام خواهيم كرد و زنانشان را زنده خواهيم داشت و ما بر آنان مسلطيم.

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (اعراف / ۱۲۳)

فرعون به جادوگرانى كه بر خلاف انتظار او به موسى پيوسته بودند گفت هم اکنون دست و پايتان را از دو سو قطع مى كنم و همگى تان را بر دار مى آويزم.

چنين خشونت ها و سختگيرى هاى در برابر نام «خدا» و پيام توحيد تنها بدین علت است كه اين پيام بندگانسل، به معنای:

پذيرش خدا براى حاكميت زندگى است... يعنى نفس هر مدعى ديگر... و صلاى

بندگى اوست... يعنى گسستن هر بند ديگر...

... و اين است روح توحيد و پرطپش ترين ابعاد آن."